

دکتر محمدیان، رئیس سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی: آموزش ابتدایی نقطه‌ی آغاز و کلید اصلی توسعه‌ی کشور است

گفت‌وگو از نصرالله دادار
عکاس: اعظم لاریجانی

که با ایشان داشته‌ایم:

اشاره

● به نظر شما در آموزش ابتدایی باید چه اتفاقاتی رخ بدهد که ۲۰ سال بعد، اثرات آن را در رشد و توسعه‌ی جامعه مشاهده کنیم. آموزش ابتدایی چه جایگاهی در مسیر توسعه‌ی کشور دارد؟

برای پاسخ‌گویی به سؤال شما نیاز داریم ویژگی‌های دانش‌آموزان دوره‌ی ابتدایی را بدانیم و آن‌ها را شناسایی کنیم. به نظر من، دوره‌ی ابتدایی پایه و اساس آموزش و پرورش است و هیچ دوره‌ای به اندازه‌ی آن اهمیت ندارد و اقداماتی که در این دوره صورت می‌گیرد و هزینه‌هایی که انجام می‌شوند، بسیار پربازده هستند. چه اقدامات برنامه‌ای و چه اقدامات اعتباری باشند، هر دو پربازده‌اند. هیچ‌جا بازده هزینه‌های مصروفه به اندازه دوره‌ی ابتدایی نیست. در دانشگاه هم به این اندازه بازدهی وجود ندارد.

لذا دنیا به همین معنا توجه پیدا می‌کند؛ همان‌طور که تا به امروز کرده است. در فلسفه‌ی تعلیم و تربیت اسلامی هم دوره‌ی ابتدایی جدی گرفته شده است.

دوره‌ی هفت‌ساله‌ی دوم، در نگاه تربیتی و روایی دوره‌ی استقرار برای آموختن و شکل گرفتن است.

به نظر می‌رسد، با توجه به سوابقی که در متون روایی و تربیت اسلامی داریم، دوره‌ی ابتدایی اهمیت دارد، چون دوره‌ی استقرار است.

بچه تا سن هفت سالگی، شیطنت و نیازهای روحی و روانی خاص خود را دارد و معمولاً هیجانی و پرتحرک است و توصیه‌پذیر نیست. این دوره را دوره‌ی سیادت گفته‌اند، بدین معنا که او باید آقایی کند و حرف‌های او حکم است.

به اعتقاد متخصصان، محققان و کارشناسان توسعه، آموزش ابتدایی بنیادی‌ترین و مهم‌ترین نقش را در توسعه و رشد جوامع ایفا می‌کند.

در حال حاضر، بسیاری از کشورهای پیشرفته و توسعه‌یافته و حتی در حال توسعه، سرمایه‌گذاری زیادی در دوره‌ی آموزش ابتدایی می‌کنند تا نتیجه‌ی بهتری در مسیر توسعه کشور خویش کسب کنند.

به بیان دیگر، آموزش ابتدایی و توسعه ارتباط معنی‌داری دارند و نمی‌توان نقش مهم آموزش ابتدایی را در توسعه نادیده گرفت.

در کشور عزیز ما، ایران، رابطه‌ی آموزش ابتدایی و توسعه چگونه است؟

آیا ما هم به نقش بنیادی آموزش ابتدایی در توسعه‌ی کشور باور داریم؟

آیا برنامه‌ریزان نظام آموزش و پرورش کشور، با همین نگاه، برای دوره‌ی آموزش ابتدایی برنامه‌ریزی کرده‌اند؟ مجله‌ی رشد آموزش ابتدایی در سال تحصیلی جدید

(۹۷ - ۱۳۹۶) به منظور پاسخ به سؤالات فوق و تبیین جایگاه آموزشی ابتدایی در توسعه‌ی ایران، تصمیم دارد ضمن گفت‌وگو با هشت تن از متخصصان و محققان در حوزه‌ی تعلیم و تربیت و توسعه، و درج گفت‌وگوها در هشت شماره‌ی امسال، به این موضوع اساسی بپردازد.

گفت‌وگو با حجت‌الاسلام و المسلمین دکتر محی‌الدین بهرام محمدیان، رئیس سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی، اولین کارشناس ما در این برنامه است.

آنچه در پی می‌آید، حاصل نشست و گفت‌وگویی است

اما در دوره‌ی دوم که دوره‌ی استقرار است، می‌توان از او انجام دادن کاری را درخواست کرد. به همین دلیل، بهترین نقطه همین دوره است که می‌توان از لحاظ تربیتی او را شکل داد و بچه هم در همین دوره شکل می‌گیرد.

یکی از ویژگی‌های این دوره آن است که فرد، نسبت به احساسات و عواطفی که دارد، با هر کسی که انس بگیرد، تغییرپذیری و رنگ‌پذیری‌اش از او بیشتر می‌شود. دوره‌ی ابتدایی، دوره‌ی رشد احساس و عواطف است.

بچه در این دوره چندان به دنبال استدلال و استقلال نیست، به همین دلیل، تبعیت او بیشتر است.

در روایت‌ها این دوره را **دوره‌ی عبد** گفته‌اند؛ یعنی در این سن فرمان می‌برد. این موضوع خودش یک نکته است. وقتی دانش‌آموز ما مانند لوح سفیدی است که هر نقشی را می‌پذیرد و قبول می‌کند، این کاغذ سفید را به دست چه کسی باید سپرد؟ باید به دست کسی سپرده شود؛ که در آن غلط ننویسد؛ کسی که مدام نخواهد غلط‌هایش را پاک کند. چون اصلاً معلوم نیست غلط‌ها پاک شوند.

از طرف دیگر، این دوره را می‌گویند که هر چیزی نقش بست، ماندگار می‌شود. در روایت داریم که فرمود: مانند نقش بر حجر است. هر چه آدم در این دوره بیاموزد، هیچ‌گاه از خاطرش نمی‌رود و اثرپذیری آن بیشتر است. به همین دلیل است که برخی از رفتارهای تربیتی پدر و مادر باید در این دوره مراقبت شود. چون عکس‌برداری‌های روح و عاطفه‌ی کودک در این سن بسیار قوی است. پس ما باید در این مرحله اهل دقت باشیم تا مربی و معلمی را که برای دانش‌آموزان انتخاب می‌کنیم، جزو کارآمدترین و سالم‌ترین افراد باشند.

بنده زمانی بحث امور حسبیه در فقه اجتماعی را ملاحظه می‌کردم و پیرامون آن مباحثه هم داشتیم. در امور حسبیه آمده است که مدرسه‌های کودکان باید زیر نظر حاکم باشند. امروزه امور حسبیه تقریباً شهرداری و شهربانی را پوشش می‌دهد. یکی از وظایف معمول حسبیه، نظارت بر مدارس کودکان، اطفال و معلم‌های آنان است. حتی در فقه اجتماعی آمده است که معلمان اطفال نبرد مجرد باشند و حتماً باید متأهل باشند. این موضوع خودش یک نکته است. یعنی افرادی که فرزند تربیت می‌کنند، باید سابقه‌ی فرزندپروری داشته باشند و این سابقه برایشان تجربه محسوب می‌شود.

مثال‌هایی را که خدمتتان عرض کردم، با وضعیت موجود ما مقایسه کنید. آن وقت ملاحظه می‌شود که مابین ایده‌آل و وضع موجود یک گسل یا یک شکاف وجود دارد.

● **ممکن است درباره‌ی این گسل و شکاف بین ایده‌آل و وضع موجود در آموزش ابتدایی بیشتر توضیح دهید؟**
ما بیشترین هزینه را در ابتدایی صرف نمی‌کنیم و بهترین‌ها را به این دوره تخصیص نمی‌دهیم. فکر می‌کنیم چون بچه‌ها در

این دوره کوچک هستند، پس آدم‌های بی‌تجربه هم می‌توانند آن‌ها را آموزش بدهند. در حالی که اگر همین وضعیت را با رشته‌ی پزشکی مقایسه کنیم، هر انترن رشته‌ی پزشکی به بیمارستان اطفال نمی‌رود. کسی را که بعد از خواندن پزشکی عمومی تخصص گرفته است به بیمارستان اطفال می‌فرستند. اما ما در آموزش و پرورش عکس رشته‌ی پزشکی عمل می‌کنیم. معمولاً در دوره‌ی ابتدایی از سرباز معلم‌ها، حق‌التدریس‌ها و کسانی که صفر کیلومتر هستند، استفاده می‌کنیم و بچه‌ها را که همچون نهال‌های نارس باغ هستند و نیاز به مراقبت بیشتر دارند یا همچون صفحه‌ی سفیدی که در نگارش و رنگ‌آمیزی به صرف دقت بیشتری نیاز دارند، به افراد تازه‌کار و بی‌تجربه می‌سپاریم.

این موضوع باعث شده است دوره‌ی ابتدایی ما به آن توانمندی‌های لازم نرسد و از کیفیت مطلوب برخوردار نباشد. وقتی این کیفیت را فدا کردیم و توانمندی مقصود حاصل نشد، در دوره‌ی متوسطه تبعات تربیتی خوبی را شاهد نخواهیم بود. یعنی ما نتوانستیم زیرساخت‌های مناسبی را برای آموزش متوسطه فراهم کنیم. لذا هر چه در دوره‌ی متوسطه می‌گوییم، با تردید، بدگمانی و بدفهمی آموزشی مواجه می‌شویم. چرا؟ چون به اساس کار (دوره‌ی ابتدایی) کمتر توجه کرده‌ایم در آمارها اعلام شده است، ما در حدود پنجاه هزار کلاس چندپایه در دوره‌ی ابتدایی داریم.

این کلاس‌های چندپایه بیانگر کمبود کیفیت هستند. این کمبود در این کلاس‌ها به معنی کم‌توجهی به عدالت آموزشی و تربیتی است.

شاید در اینجا مطرح شود که ما فاکتور پوشش را بالا بردیم تا کسی از دایره‌ی آموزش بی‌نصیب نماند. ولی در این حالت، اصلاً آموزش با کیفیت صورت نگرفته است.

در دوره‌ی ابتدایی آموزش با کیفیت مهم است. شاید اگر در دوره‌ی متوسطه‌ی دوم، معلم هم نباشد، خود بچه‌ها بتوانند با کمک خود آموزها، کتاب‌هایشان را بخوانند یا از راه دور دروس خود را یاد بگیرند و یا از طریق محیط‌های مجازی آموزش ببینند. اما در دوره‌ی ابتدایی چنین نیست. در دوره‌ی ابتدایی رابطه‌ی عاطفی و احساسی معلم با دانش‌آموز سبب رشد کودک می‌شود. از بچه‌های ابتدایی باید همچون گیاه یا باغچه مراقبت مداوم کرد.

به اعتقاد بنده، باید زیرساخت مناسب در این دوره مهیا شود. آموزش و پرورش باید بیشتر به این مقوله بپردازد تا آموزش و پرورش (تعلیم و تربیت) با کیفیتی را برای بچه‌ها فراهم کنیم.

منظور از بچه‌ها کودکان لازم‌التعلیم کشور، بدون توجه به نژاد، رنگ، جنس، محل تولد، شغل پدر و فرزند چه کسی بودن است. فارغ از تمام محدودیت‌ها باید برای تمام فرزندان ایرانی، آموزش و پرورش با کیفیت فراهم شود. آموزش و پرورش با کیفیت

یعنی اینکه نقطه‌ی مرکزی شما با نقطه‌ی صفر مرزی شما تفاوت معناداری نداشته باشد. نمی‌توانم بگویم عین هم باشند، ولی تفاوت معنادار هم نداشته باشند. یعنی فاصله‌ی زیادی نباشد که ما بگوییم فاصله‌ی دو آموزش چقدر است؟ خیلی از افراد از امکانات خانوادگی استفاده می‌کنند. دست خانواده‌هایی که به بچه‌ها می‌رسند، درد نکند اما مناطقی که در آن‌ها خانواده‌ها تمکن مالی ندارند، وظیفه‌ی حاکمیت است که به کسانی که شهروند آن هستند یا به تعبیر و روایت ما **آل‌اللهی** هستند، توجه کند.

در روایت‌ها آمده است همه‌ی فرزندان مسلمان یتیمان آل محمد(ص) هستند. خدا رحمت کند کسی را که به ایتم آل محمد(ص). پرسیدند ایتم کیستند؟ گفتند: همه‌ی کسانی که در طلب دانش هستند. بچه‌های ما دنبال ساخته شدن هستند و وظیفه‌ی ماست که آن‌ها را بسازیم. به اعتقاد من، آموزش و پرورش ابتدایی باید از وضعیت کنونی‌اش خیلی جدی‌تر گرفته شود. باید جایگاه آموزش ابتدایی را بزرگ بداریم و آدم‌های بزرگ و استعدادها توانمندتری را به این کار بگماریم. ما این قصه را هنوز در آموزش و پرورش خودمان دریافت نکرده‌ایم. ما فکر می‌کنیم هر کسی مدرکش بالا رفت، باید از دوره‌ی ابتدایی به دوره‌ی بالاتر برود و هر کسی که شهرت دارد باید در دانشگاه تدریس کند. در حالی که اگر استادان دانشگاه‌ها دکترای آموزش ابتدایی یا دکترای تربیت کودک داشته باشند، باید در دبستان کار کنند. در دانشگاه جای کار آنان نیست.

هر کسی هم که در دانشگاه متخصص شد، باید در مدارس تخصص خود را نشان بدهد. در نظام تبلیغ دینی هم این‌گونه است. در زمان قدیم هم این‌گونه بود. خدا رحمت کند مرحوم **نیری** را.

با آنکه پیر بود، با بچه‌ها رفیق شده بود و می‌توانست آن‌ها را آموزش بدهد. هر چند با متدهای جدید آموزش آشنا نبود، اما با همان روش قدیمی کار آموزش را انجام می‌داد. چون اهتمام داشت و کار آموزش را بزرگ می‌دانست.

گاهی می‌گویم، **آقای قرائتی** که خدا حفظشان کند، می‌توانست برود حوزه و آیتا... بشود و با بزرگ‌ترها سروکله بزند. اما او چون ضرورت کار با کودکان، نوجوانان، جوانان و نسل نو را یافته است، به آموزش این گروه مشغول شده و زبانش زبان کودک و نوجوان شده و ماندگاری کار ایشان از خیلی افراد بیشتر شده است.

من و بخشی از هم‌سن و سالان من و گروهی از نسل دوم و سوم، مطالب زیادی از آقای قرائتی یاد دارند که از خطبای مشهور به یاد ندارند. چرا؟ چون آقای قرائتی با این گروه کار کرده است. لذا باید در آموزش ابتدایی بیشتر سرمایه‌گذاری کنیم و سرمایه‌گذاری فعلی کفاف نمی‌دهد.

● پیش‌نهاد شما برای محقق شدن معنای اهمیت آموزش ابتدایی و جدی گرفتن آن و حرکت به سوی این مقوله چیست؟

بازنگری در برنامه‌ها ضرورت دارد. یکی از توصیه‌های سند تحول هم به همین ضرورت اشاره دارد.

در دوره‌ی ابتدایی برای پیش‌دستانی یک برنامه و طرح جامع و فراگیر بدهیم.

باید در اولین قدم محیط خانه و مدرسه را با هم ملایم، هم‌سو، هم‌جهت و شبیه به هم کنیم.

چون دانش‌آموزان باید در دوره‌ی ابتدایی از خانه جدا و به شرایط جدید منتقل شوند. هر چه فاصله‌ها کمتر و هماهنگی و هم‌خوانی بیشتری برقرار باشد، توفیقات زیادتری به دست می‌آید. ارتباط کلامی بخشی از خانواده‌های ما با فرزندانشان بسیار ضعیف شده است یا فرصت هم‌نشینی ندارند.

مشاهده می‌شود که بسیاری از بچه‌ها از همان طفولیت به مهدها، بعد کودکستان و سپس آمادگی سپرده می‌شوند. باید مهد، کودکستان و آمادگی را با دوره‌ی ابتدایی هماهنگ کرد. باید به خانواده‌ها تفهیم کرد که اگر می‌خواهید فرزندپروری کنید، جدایی شما از فرزند در طی یک روز نباید بیش از ۴ ساعت باشد تا کودک بتواند حداقل بعد از فاصله‌ی زمانی چهار ساعته دوباره والدینش را ببیند.

اگر کودک سه ساله را از ساعت ۸ صبح تا ساعت ۴ بعدازظهر در مهد بگذارند و بعد یکی از والدین به دنبالش برود و همه با خستگی و کوفتگی به خانه برسند، بعضاً سر سفره‌ی شام هم همدیگر را نبینند و به خواب بروند، ناهار را هم که با یکدیگر صرف نکرده‌اند، معلوم است کودکان چنین جدی آسیب می‌بینند.

چند سال قبل کتابی درباره‌ی آموزش و پرورش نیکاراگوئه خواندم. دولت **دانیل اورتگا** از جمله «ساندینیستایی» است که مطلب نوشته است. آن‌ها هم‌زمان با انقلاب ما انقلاب کردند و پیروز شدند. در اواسط کار مجدداً حکومت از دستشان خارج شد و به طرفداران قبلی رسید. در آن کتاب، جمله‌ای نوشته است که می‌گوید: «ما شکست‌خورده‌ی نسل عصیانگر خودمان شدیم. به جای اینکه به تربیت نسل بعد از انقلابمان پردازیم، در شعارها غرق شدیم و این نسل را به‌دست دیگری سپردیم و عصیانگر شدند. نسلی که از محبت خانواده اشباع نشود و زیر سقفی به‌عنوان خانه زندگی نکند، عصیانگر می‌شود. محبت خانواده و سقفی به‌نام خانه می‌تواند بسیاری از چالش‌ها را حل کند و بسیاری از سرگشتگی‌ها را آرامش دهد و بسیاری از لجام‌گسیختگی‌ها را مهار کند. زیرا خانواده قدسیتی دارد که محیط بیرون ندارد. خانواده به‌طور ذاتی درون خودش مهر و محبتی دارد که در بیرون اتفاق نمی‌افتد. درون خانواده نوعی احترام ذاتی وجود دارد که در بیرون از خانواده نیست. درون خانواده یک خودمانی، نزدیکی و قرابت ذاتی وجود دارد که در

بیرون اتفاق نمی‌افتد.

پس اگر زندگی امروزی ما را ناچار کرده است بیشتر وقت خود را در بیرون از خانه باشیم، لازمه‌اش این است که فاصله‌ها را کم یا بودن با خانواده و فرزندانمان را بیشتر کنیم.

والدینی که با فرزندانمان دوستی می‌کنند و با زبان کودکی با آن‌ها سخن می‌گویند، موفق‌تر هستند. کسانی که با فرزندانمان صمیمی هستند، موفق‌ترند. در حالی که در شرایط امروزی، چون ما خسته‌ایم و می‌خواهیم همه را با گزاره‌های کوتاه انشایی آمرانه القا کنیم، کلکسیون از «نه» درست می‌کنیم. در حالی که کودکان ما در این سن نیازمند گفت‌وگو یا نگارش‌های توصیفی هستند. کودکی را در ذهنتان به یاد آورید که در حال تعریف کردن خاطره‌ای برای شماست. چقدر می‌گوید: رفتم، دیدم، گفتم و مدام همه را تکرار می‌کند. اگر شما حوصله‌ی شنیدن نداشته و خسته باشید، به او می‌گویید: حالا بگو چی شده؟ این جمله به معنای کم‌حوصلگی شما و درک نکردن عالم اوست. عالم او توصیف توسعه‌دار است و او قصد وصف کردن ماجرا را دارد و می‌خواهد از زوایای مختلف آنچه را دیده است برایتان تعریف کند. برای تعریف اتفاقات مدرسه، تمام آن را با جزئیات کامل و تمام حرف‌های رد و بدل شده تعریف می‌کند. این بیانگر آن است که ذهن او در حال جَوَلان است. اما شما با او آمرانه صحبت می‌کنید: زمانی که آدم وقت نداشته باشد یا کم حوصله باشد، از کلمات نگو، بگو، برو و نرو استفاده می‌کند. یعنی آمرانه کلکسیون از «نه» درست می‌کنیم و بچه‌ها را آرام آرام محدود می‌کنیم. بعد از آن، زمانی می‌رسد که این جملات را از آن‌ها می‌شنویم؛ از جمله این که می‌گویند: «ما که کودکی نکردیم.» حق با آن‌هاست. بچه‌ای که ندیده باشد، زمین نخورده باشد، ناله نکرده باشد، خنده نکرده باشد، بالای درخت نرفته باشد، دست و صورتش را کثیف نکرده باشد، بچه‌ای که مادرش سرش را زیر شیر آب نشسته باشد، کودکی نکرده است. زمانی بچه احساس لذت می‌کند که مادرش از او بپرسد چرا لباس این‌طور شده است؟ یا به او تشر بزند و بگوید: چندبار باید به تو بگویم. خاله‌ی مهد کودک که هیچ‌گاه حرف‌های مادر را نمی‌زند. خیلی مراقب باشد، کاری می‌کند که مادر بعد از دیدن بچه‌اش فکر نکند اذیت شده است. چون خاله‌ی مهد کودک نباید کاری کند که بچه احساس اذیت شدن داشته باشد، ولی مادر کودک اگر به او تشر بزند، حق دارد. لذا در محیط‌های زندگی امروزی ما باید مهد و کودکستان را با خانه هم‌سان کنیم. اگر بچه‌هایی هم هستند که در خانه بزرگ شده‌اند و به مهد یا آمادگی نرفته‌اند، باید فاصله‌ی خانه و مدرسه برایشان اندک باشد.

به همین دلیل، در برنامه‌ی درسی ملی و سند تحول، دوره‌ی ابتدایی را که شش ساله است، به دو دوره‌ی سه ساله تقسیم کردیم. برای سه سال اول آموزش و پرورش دوری (دایره‌ای) باشد. یعنی یک معلم در این سه سال آن گروه از کودکان را همراهی کند. یعنی کلاس اول، دوم و سوم خود را با یک معلم

بگذرانند تا بچه احساس کند با یک نفر سه سال همراه است. اگر یک معلم با دانش‌آموزی سه سال همراه باشد، به خوبی با ویژگی‌های او آشنا خواهد بود. استعدادهايشان را می‌داند و او را کشف می‌کند.

ما باید در آموزش و پرورش استعدادها را کشف کنیم و سبب شکوفایی آن‌ها بشویم؛ در حالی که همه‌ی برنامه‌های ما متمرکز است و هر معلمی متن همان کتاب ارائه شده را می‌گوید. در حالی که کتاب بهانه‌ای برای دوره‌ی جمع شدن است. یعنی کتاب وسیله‌ی دوره‌ی ماست. اینکه در هر دوره‌ی چه اتفاقاتی بیفتند، معلم آن‌را سامان می‌دهد و راهبری می‌کند. معلم در دوره‌ی ابتدایی راهبر است. اما نباید راهبر تلقی شود. معلم در دوره‌ی ابتدایی باید مربی و الگو تلقی شود. چون الگوپذیری بچه‌ها در این دوره خیلی بیشتر از سایر دوره‌هاست. یکی از اقداماتی که باید انجام شود، احیای نظام دوری است. سند تحول بر این موضوع تأکید کرده و روی آن مطالعه شده است.

اگر هم فضاهای مدارس ما به هم متصل‌اند، لاقط زنگ‌های استراحت و تفریح بچه‌های سه ساله‌ی اول را از دیگران جدا کنیم و آزادی عمل بیشتری به آن‌ها بدهیم. حتی ساعت کلاسی سه ساله‌ی اول ۴۵ دقیقه و سه ساله‌ی دوم ۵۵ دقیقه است.

سامان‌دهی برنامه‌ی درسی در دوره‌ی سه ساله‌ی اول ابتدایی بر گفت‌گو و بازی مبتنی است. کتاب درسی باید فرصتی پیدا کند تا با بازی و گفت‌وگو تدریس شود. لذا جمعیت کلاس در این برنامه باید حداکثر ۱۵ تا ۲۰ نفر باشد. اگر کلاسی ۴۰ نفر دانش‌آموز داشته باشد، هدف برنامه که بازی و گفت‌وگوست، اتفاق نمی‌افتد.

معلم و مربی این دوره باید زبان قصه بلد باشد.

مگر نه اینکه از جمله آموزه‌های ما در فلسفه‌ی تعلیم و تربیت اسلامی این است که «من کان عنده صبی فلقمصاب له»: چون که با کودک سروکار تفتاد پس زبان کودکی باید گشاد.

این جمله برای والدین، مربی و معلم صدق می‌کند و هر کس با کودک سروکار دارد، باید کودکی کند. لذا بزرگان ما در ارتباط با کودکان، کودکی می‌کردند. چرا کودکان مدینه پیغمبر را دوست داشتند؟ پیامبر، شخصیت اول جهان اسلام یا شخصیت اول همان شهر. چرا بچه‌ها پیامبر را دوست داشتند؟ چون زبان پیغمبر با کودکان مانند زبان سایر بزرگ‌ترها با کودکان نبود. روزی پیامبر بچه‌ها را هنگام گل‌بازی و ساخت خانه دید. نزد آنان رفت و همراه آنان مشغول بازی شد. بعد پرسید خانه‌ی چه کسی بزرگ‌تر است؟ چون دستان پیامبر از دستان کودکان بزرگ‌تر بود. یکی از بچه‌ها گفت: خانه‌ی شما. گفتند: چرا خانه‌ی من بزرگ‌تر است؟ یکی گفت: چون شما پیغمبر هستید. در عین حال تصحیح می‌کرد. می‌گفت: دستم بزرگ‌تر است و ربطی به پیغمبر بودن یا نبودن من ندارد.

یا دانستن نماز خواندن پیامبر و سوار شدن امام حسین (ع) هنگام سجده بر پشت آن حضرت که مکرر تکرار شده است. اگر حالا بچه‌هایمان سر نماز روی دوش ما بیایند، چه می‌گوییم؟ یا به بچه تشریح می‌زنیم یا نهایت به برادر یا خواهر بزرگ‌ترش می‌گوییم نمی‌بینید نماز می‌خوانم، این بچه را بکش کنار و ببر.

● آقای محمدیان! به‌نظر شما، آموزش دوره‌ی ابتدایی باید حول چه موضوع‌ها و مطالبی باشد که نقش خود را در توسعه‌ی کشور به خوبی نشان دهد؟

آنچه به ما تعلیم دادند و در متون آمده است، آموختن ادب به بچه‌ها در وهله‌ی اول است. «یحسن الأدب». بعد می‌فرمایند: قرآن یاد بدهید. در روایتی از امام صادق (ع) آمده است که خواندن و نوشتن یادشان بدهید. در روایتی آمده است که شعر **عبدی** را به کودکان بیاموزید. عبدی یکی از شاعران شیعه بود که شعرهای حماسی در فضیلت ائمه می‌سرود. منظوم این نیست که امروزه شعرهای عبدی را به کودکان یاد بدهید، بلکه مصداق است. منظوم بیان مفاهیم بود. یعنی باید این مفاهیم را به بچه‌ها آموزش بدهیم. مفاهیمی که ریشه در سنت و فرهنگ خودمان داشته باشند. باید برای کودکان قصه بگوییم و با زبان قصه با آن‌ها حرف بزنیم.

اگر به قسمت **حضرت زهرا (س)** در جلد ۱۱ کتاب «بحارالانوار» نگاه کنید، حضرت لایبی دارد. و لایبی‌هایی که حضرت زهرا (س) برای امام حسن (ع) گفته‌اند، در آن قسمت از کتاب آمده است. بروید و آن لایبی‌ها را بخوانید. همه آهنگین و موزون هستند، مثل لالالالا، گل پونه.

گل من حسن است / نور چشم من حسن است / همانند پدرش فدایی حق حسن است.

از همان کودکی پدر را نزد فرزند بزرگ می‌کردند. این موضوع امروزه یکی از ایرادهای ما محسوب می‌شود که هنوز والدین نمی‌دانند در غیاب یکدیگر باید احترام هم را بیشتر نگاه دارند. همین موضوع در مدرسه هم صادق است. احترام خانه باید در مدرسه حفظ شود. همچنان که احترام مدرسه باید در خانه حفظ شود. رابطه‌ی اولیا و مربیان نیز باید این‌گونه باشد.

لذا وقتی می‌گوییم خانه و مدرسه باید هم‌سوی هم باشند، این هم‌سویی در روش‌ها، اهداف، نظارت‌ها و برنامه‌ریزی‌ها باید صورت بگیرد. سال‌ها می‌گذرد، ولی ما هنوز والدین دانش‌آموزان را نمی‌شناسیم. مدیر مدرسه باید پدرها و مادرهای دانش‌آموزان خود را بشناسد. در ابتدایی ضرورت دارد که مربیان و معلمان حتماً با والدین دانش‌آموزان خود جلسه‌ی مشترک داشته باشند. در روایت آمده است، بهترین روز برای این جلسات چهارشنبه است. در کتاب «منیة‌المرید فی ادب المفید و المستفید» شهید ثانی که آداب تعلیم و تربیت در اسلام لقب گرفته و ترجمه‌ی فارسی آن از همین عنوان است،

یکی از چیزهایی که توصیه می‌شود، ارتباط والدین با مربی و معلم است.

می‌گوید روز چهارشنبه برای این کار مناسب‌ترین است و دلیلش را هم می‌گوید که چرا روز چهارشنبه مناسب است. ارتباط خانه و مدرسه نباید بحران‌مدار یا اقتصادمدار باشد. امروزه در مدارس وقتی اولیای بچه را دعوت می‌کنیم که یا کودک شیطنت کرده و کسی را زده یا تکالیفش را انجام نداده است، یا مدرسه به‌وسیله‌ای نیاز دارد و برای جمع‌آوری پول می‌خواهد با والدین صحبت کند. بعضاً در این موقع والدین پول را داخل پاکت می‌گذارند و می‌فرستند و می‌گویند با ما کاری ندارند، بلکه پول می‌خواهند.

این یعنی ارتباط خانه و مدرسه بحران‌مدار یا اقتصادمدار است، در حالی که این ارتباط باید تربیت‌مدار باشد. یعنی مربی و معلم باید با والدین در ارتباط با چگونگی تربیت و مشکلات تربیتی و رفع آن‌ها صحبت کنند. والدین نباید مسائل و مشکلات را کتمان کنند. مثلاً اگر فرزند شب‌ها دیر می‌خوابد و صبح‌ها به موقع بیدار نمی‌شود، والدین از مربی یا معلم برای رفع این مشکل چاره‌جویی کنند و با هم برنامه‌ی مشترکی را در خانه و مدرسه برای رفع آن ترتیب دهند.

دوره‌ی ابتدایی نیازمند مربی و مشاور است. ما در دوره‌ی ابتدایی در مدارس دولتی مشاور نداریم. شاید در مدارس خصوصی مشاور باشد. به این موضوع هم باید توجه کنیم. سند تحول برای دوره‌ی ابتدایی مسائلی را مطرح کرده است که می‌باید برای شروع تغییرات از عمل به موارد مطرح شده در سند تحول شروع کنیم. ۹۵۰ صفحه‌ی سند تحول به دوره‌ی ابتدایی مربوط است.

روزی چهار ساعت نیاز دارد که بعضی از مدارس و خانواده‌ها اصلاً توجهی به آن نمی‌کنند. والدین و مدارس فکر می‌کنند هرچه تعداد کتاب‌های خوانده شده را اضافه کنند، بهتر است و گاج، قلم‌چی و ... می‌خوانند. در حالی که دوره‌ی ابتدایی دوره‌ی **بارسنگین نیست** و اندازه‌ی متوسط خودش را دارد.

«لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا». وسع این دانش‌آموز چقدر است؟ بعضی از والدین شوق زیاد دارند. بچه را به کلاس‌های موسیقی، ورزش، زبان و ... هم می‌فرستند.

ممکن است بچه در سال‌های نخست فشار مضاعف را تحمل کند، اما در سال‌های بعد زده می‌شود.

همان‌طور که می‌بینید، بچه‌ها بعد از دوره‌ی ابتدایی و در دوره‌ی متوسطه دیگر به آن همه کلاس‌های جورواجور نمی‌روند.

● **آقای دکتر! همیشه از این بایدها صحبت می‌شود، ولی در عمل اتفاقی نمی‌افتد. آیا تحقق این گفته‌ها به قانون نیاز دارد؟ به همت نیاز دارد؟ همه‌ی افراد این بایدها را از دیدگاه خودشان می‌گویند، اما هیچ‌گاه اجرایی نمی‌شود، چرا؟**

بگذارید این گونه بگویم. بنده از سن ۱۴ سالگی معلمی کردم. بعد از خواندن درس‌هایم، آن‌ها را به دیگر دوستانم منتقل می‌کردم. اولین کار من بعد از استخدام در کانون پرورش فکری کودکان، مربیگری فرهنگی بود. بعد از آن به همین جای فعلی آمدم.

بایدها درست است و بایدها استنباط است، اما اینکه بایدها باید عملیاتی شود، در نسخه‌ی قانون بخشی از آن‌ها آمده است. مثلاً نظام دوری که در سند تحول آمده است، بایش معلوم است و پشتوانه‌ی آن هم مشخص. اما این بایدها چه لازم دارند؟ اصل و باور و تغییر نگرش لازم دارد که به خودمان مربوط است. در خانواده، والدین این نگرش را پیدا کنند و داخل مدرسه هم مربی و معلم.

زمانی که در انجمن اولیا و مربیان بودم، با خانواده‌ها بیشتر ارتباط داشتم. به آن‌ها می‌گفتم فرزندآوری امر آسانی است. تمامی حیوانات فرزندآوری دارند و این جزو حیات غریزی همه است. اما فرزندپروری جزو وظایف فطری انسان است. فرزندپروری سخت است.

فرزندپروری چیست؟ برای فرزندپروری به مدل و روش نیاز داریم. تعلیم و تربیت مدل و روش می‌خواهد.

لذا می‌گویم راهکارش تعیین معلم خوب برای دوره‌ی ابتدایی است. اگر معلم کم‌تجربه در دوره‌ی ابتدایی قرار دادیم، باید کارروزی کند و حتماً راهنمایی‌های تعلیماتی برای او انتخاب کنیم تا بر کارهایش نظارت کند. باید مرجعی قائل شویم که هرگاه معلم کم‌تجربه دچار مشکل شد، از او بپرسد.

اگر کسی به من بگوید آقای محمدیان شما که خودتان در آموزش و پرورش هستید و می‌دانید ما در تأمین همین تعداد معلم و پرداخت حق‌الزحمه‌هایشان مانده‌ایم. چگونه باید این راهکارها را عملی کنیم؟

حرفشان درست است. اما وقتی می‌گوییم نمی‌توانیم و نمی‌شود، به معنای محقق نشدن آرزوهاست. اگر امروز برای مسائل دیگر هزینه می‌کنیم، باید اولویت‌بندی کنیم و در وهله‌ی اول برای ابتدایی خرج کنیم. به جای توسعه‌ی دانشگاه آزاد و دانشگاه دولتی که در حال حاضر صدلی‌هایشان خالی است، به توسعه‌ی ابتدایی بپردازیم و برای بهبود کیفیت دوره‌ی ابتدایی هزینه کنیم.

ما در دوردست‌ترین نقطه ده تا شعبه‌ی دانشگاهی داریم. تمام این‌ها منابع ملی‌اند. اگر ما در آموزش ابتدایی هزینه کنیم، از دانشگاه بیشتر برداشت خواهیم کرد.

این همه دانشگاه پیام نور درست کردیم، هزینه‌ی آن‌ها را صرف دوره‌ی ابتدایی می‌کردیم. هزینه‌ی یک دانشجو چندین برابر یک دانش‌آموز ابتدایی است. اگر اولویت هزینه‌ی یک دانشجو را به سمت دوره‌ی ابتدایی سوق می‌دادیم، می‌توانستیم چند دانش‌آموز ابتدایی را تحت پوشش قرار بدهیم. این یک راهکار عملی چه باید بکنیم است.

ما باید معلمان ابتدایی را قدر بدانیم. می‌گوییم معلمان ابتدایی ۲۴ ساعت درس می‌دهند، کافی است. یعنی چه که ۲۴ ساعت درس می‌دهد! به معلم ابتدایی باید بگوییم شما ۴۴ ساعت وظیفه‌ی اداری دارید. ۲۴ ساعت آن همراه با بچه‌ها است و ۲۰ ساعت باید برای آن ۲۴ ساعت فکر کنید که چه کار کنید و برایشان مطلب آماده کنید، وسایل کمک‌آموزشی مورد نیاز آن مباحث را درست کنید، در خانه برای هر درس طرح درس آماده کنید. این ۲۰ ساعت را برای شما حساب می‌کنیم و حقوق ۴۴ ساعت را به شما می‌پردازیم.

اصلاً دوره‌ی ابتدایی ۲۴ ساعته نیست. ۲۴ ساعت حضور در کلاس و مدرسه است. حداقل ۲۰ ساعت برای ۲۴ ساعت حضور در کنار بچه‌ها به فکر و آمادگی نیاز است.

من خودم چون اول ابتدایی تدریس کرده‌ام، می‌پرسم چگونه باید آب بابا را درس داد؟ آموزش آب بابا به بچه‌ها سخت‌ترین کار است. چگونه صداکشی را به او یاد بدهیم؟ کلی خوانی را چگونه به او بیاموزیم؟ اعداد را چگونه به او یاد بدهیم؟ انجامشان به تخصص نیاز دارد. معلم ابتدایی مجرب و آماده می‌شود. لذا ما دارالمعلمین یا تربیت‌معلم ابتدایی‌مان یک جایگاه مستقلی است. نمی‌شود هر کسی را که دکترا یا دیپلم داشت، به آموزش ابتدایی فرستاد. سرباز معلم در آموزش ابتدایی معنا ندارد. درست است کسی را که دیپلم یا لیسانس دارد و قصد دارد دوره‌ی سربازی را بگذراند، به آموزش و پرورش بیاورند، اما نباید آن‌ها را به مراکز ابتدایی فرستاد. بهتر است از او در سایر مقاطع استفاده کنیم. اگر مهندس است باید به فنی‌حرفه‌ای فرستاده شود.

در دوره‌ی ابتدایی هم‌هانش عنوان درس ملاک نیست، بلکه یاد دادن مطلب به دانش‌آموزان هنر است. ما باید کمی وارونه نسبت به امروز بیندیشیم.

آیا دانشگاه فرهنگیان در تربیت معلمان ابتدایی در این مسیر حرکت می‌کند؟

پاسخ این است که هنوز خیر. یکی از اشکالات ما همین قضیه است. دانشگاه فرهنگیان به دنبال آن است که موضوعی دانشجو بگیرد. ما چند سال قبل هم با این قضیه مخالفت کردیم. ما به رشته‌ی عربی نیاز نداریم. چون دانشگاه تهران هم رشته‌ی عربی دارد. ما به رشته‌ی آموزش عربی احتیاج داریم. آن هم نه. یک رشته، چون عربی فقط در دوره‌ی اول متوسطه مورد نیاز است. مگر ما چند تا معلم عربی برای دو مدرسه احتیاج داریم؟ رشته‌ی مثل آموزش عربی باید خوشه‌ای باشد و شامل عربی، دینی و قرآن باشد.

در ابتدایی، علاوه بر آموزش دروس، به شگردهای تربیتی دوره‌ی ابتدایی هم نیاز داریم.

آموزش در ابتدایی یک تخصص است. همان مثال پزشکی قبل را عرض می‌کنم. همچنان که قلب یا چشم اطفال و

زیست‌شناسی یک تخصص است. آموزش ابتدایی هم یک تخصص است. ما فکر می‌کنیم معلم آموزش ابتدایی معلمی عمومی است که هم فارسی، هم علوم، هم دینی و ریاضی درس می‌دهد! نه، این‌گونه نیست، معلم ابتدایی باید همه‌ی دروس را بداند و بگوید. اما بالاتر از همه‌ی آن‌ها دانستن آموزش ابتدایی است. یعنی باید مخاطبش را بشناسد.

به نظر شما در دوره‌ی ابتدایی، آموزش نقش مهم‌تری ایفا می‌کند یا پرورش؟

من قائل به تفکیک نیستم. اساساً این تفکیک، تفکیک ذهنی یا عینی نیست. هیچ آموزشی بدون پیامدهای تربیتی نیست و هیچ امر تربیتی بدون آموزش اتفاق نمی‌افتد. شما کدام آموزش‌ها را می‌بینید که پیامدهای تربیتی ندارند؟ حتی معلم ریاضی هم هنگام تدریس ریاضی و نوشتن مطالب پای تخته کاری تربیتی انجام می‌دهد.

آقای دکتر! سؤال ما درباره‌ی رویکرد است.

ما در فلسفه بحثی با عنوان ماهیت و وجود داریم. ماهیت و وجود در ذهن دو امر جدا از یکدیگر هستند، اما در بیرون ماهیتی بدون وجود یا وجودی بدون ماهیت می‌توانید ببینید؟ کدام آموزش بدون تربیت است؟

اینکه گاهی اوقات می‌گوییم تربیت اول است، ناشی از کج‌فهمی است و نهایتش این است که خود ما متوجه نیستیم. اساساً همین معلم تعلیم رانندگی را در نظر بگیرید. وقتی می‌گوید دنده را بگیرید، هنرجو همانند مربی‌اش این کار را انجام می‌دهد. اگر او با کف دستش دنده را گرفته بود، هنرجو هم با کف دست می‌گیرد. آموزش‌ها پیامدهای تربیتی دارند. به ما می‌گویند شعر سعدی را حفظ کنید. یا شعرهای دیگر را حفظ کنید.

برو کار می‌کن مگو چیست کار
که سرمایه‌ی جاودانی است کار

نابرده رنج گنج میسر نمی‌شود
مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد

سعدیا! مرد نکونام نمیرد هرگز
مرده آن‌ست که نامش به نکویی نبرند

توانا بود هر که دانا بود
ز دانش دل پیر برنا بود

تمام موارد فوق شعرهایی بود که حفظ کردیم و به ذهن سپردیم. آیا اثر تربیتی روی ما نداشتند؟ همه آموزش‌های معلمان دروس گوناگون سبب تغییر رفتاری در ما می‌شوند.

اگر بخواهیم کسی را تربیت کنیم، «تربیت» به چه معناست؟ خدا رحمت کند آقای دکتر شریعتمداری را که گفتیم، اگر بچه‌ی من از من بپرسد که بابا حالا که شما می‌خواهید مرا تربیت کنید یعنی می‌خواهید چه کار کنید؟ تربیت یعنی چه؟ از همه‌ی آدم‌هایی که می‌گویند تربیت مقدم بر آموزش است یا می‌گویند تربیت مهم است، می‌پرسم تربیت به چه معناست؟

تربیت یعنی اینکه وقتی بزرگ‌تری را دید، سلام بگوید. نه، منظور از تربیت، اعتمادبه‌نفس و امیدواری است. چگونه او را تربیت کنیم که امیدوار باشد؟ کسی باید این موضوع را حل کند.

یعنی معلمش مدام آیه‌ی یأس سر کلاس نخواند. چگونه آیه یأس نخواند، وقتی این کار جزو رفتار است؟ مدل اعتمادبه‌نفس چیست؟ شما به من بفرمایید معلمی را تربیت کردیم که اعتمادبه‌نفس ایجاد کند. من سؤال این است: مدل اعتمادبه‌نفس ایجاد کردن چیست؟

مدل ندارد. آدم با آدمش فرق می‌کند. مدلتش چیست؟ می‌خواهم بگویم مقدمه‌ی همه‌ی این موارد آموزش است. یعنی مقدمه شناختی است. بله، نتیجه‌اش چه می‌شود؟

لذا ما در برنامه‌ی درسی گفتیم پنج مرحله داریم که باید آن‌ها را تقویت کنیم و ارتقا بدهیم:

۱. تفکر؛ ۲. ایمان؛ ۳. علم؛ ۴. عمل؛ ۵. اخلاق.

یعنی ما باید عقلانیت را در دانش‌آموزان ارتقا بدهیم و مبتنی بر عقلانیت ایمان بسازیم. اگر ذهن قانع بشود و دل آرام بگیرد، علم دور آن شکل می‌گیرد. یعنی می‌تواند مجهولات را کشف کند.

اما علم باید به عمل منجر شود؛ یعنی در سلوک فردی، اجتماعی، نظام معیشتی، نظام هنری و عبادی او اثر بگذارد. می‌گوییم نماز صبح دو رکعت است و باید خوانده شود. اگر به او آموزش ندهیم و حمد و سوره را یاد ندهیم، چگونه می‌تواند نماز صبح بخواند. اول بگوییم علم و آموزش، بعد وقتی او را به نماز خواندن علاقه‌مند کردیم، می‌شود تربیت.

به نظر شما با گفتن این عبارت که نماز خواندن خیلی خوب است، کسی نمازخوان می‌شود؟ یک طرف آن معرفت است.

چرا گفته‌اند علم بیاموزید؟ پیغمبر گفت: «انما بعثت معلماً»، چرا نگفت «مربیاً»؟ آیا کلمه‌ی مربی در زبان عربی وجود نداشت؟ اما در کنار «انما بعثت معلماً» گفت: «انما بعثت لاتمم مکارم الأخلاق». یعنی معلمی من ثمره‌اش اخلاق است. یعنی با تعلیم سراغ اخلاق می‌روم. من عرض کردم قائل به تفکیک نیستم. در ذهن می‌توانید رفتاری را آموزشی یا تربیتی بدانید، اما در بیرون هیچ اتفاقی نمی‌افتد، مگر اینکه آموزش و پرورش کنار هم باشند.

یک عده می‌گویند، آنانی که در قدیم اسم وزارت‌خانه را

آموزش و پرورش گذاشتند، نفهمیدند. زیرا باید اسم آن را پرورش و آموزش می گذاشتند.

انصافا کسی که نام این وزارت خانه را انتخاب کرده، خیلی هم خوب فهمیده است. بین آموزش و پرورش یک «و» عطف گذاشته است و گفته است این دو از هم جدا نیستند. می توانید در ذهن آن دو را از هم جدا کنید، اما در عالم عین و عالم واقع، آموزش و پرورش در کنار هم هستند. یعنی هر آموزش یک اثر پرورشی دارد و هیچ رفتار پرورشی بدون آموزش اتفاق نمی افتد. لذا وقتی می گوئیم آموزش و پرورش، باید توجه داشته باشیم که این جملات در خلأ اتفاق نمی افتد. بلکه در عالم واقع اتفاق می افتند. در عالم واقع، هر رفتاری که نشان می دهیم، اگر دل بسپاریم، اثر خواهد کرد. در غیر این صورت اثری نخواهد داشت.

معلم در آموزش ابتدایی چقدر اثرگذار است؟

خیلی زیاد. اما آیا نقطه‌ی واحد همان معلم است؟ آیا معلم همان فعال مایشا است؟ خیر. معلم تا یک اندازه مؤثر است، اما طرف مقابل انسان است. انسان قطعه‌ی ثابت جامدی نیست، ولو اینکه بچه باشد. شما کلی بچه را نصیحت می کنید، در آخر از او می پرسید: بابا متوجه شدی؟ می گوید: بابا فلان مطلب را دوباره بگو. یعنی بعد از ده دقیقه توضیح هنوز متوجه نشده است.

معلم‌های ما که از پیغمبر بالاتر نیستند. پیغمبر یک پیام داد با یک زبان: اخلاص و دلسوزی برای همه‌ی پیروانش! اما در مقابل یکی ابوذر شد و دیگری ابوجهل.

نعوذ بالله، آیا پیغمبر آنچه را به ابوذر آموخت، به ابوجهل عرضه نکرده بود؟ یا مثلاً ابوذر را خیلی دوست داشت و در خفا به او چیزهایی را می آموخت که دوست نداشت ابوجهل بداند؟ خیر. این طور نیست. شاید به ابوجهل بیشتر هم گفته باشد، اما ابوجهل آمادگی مناسب پیدا نکرد.

باران که در لطافت طبعش خلاف نیست

در باغ لاله روید و در شوره‌زار حَس

فعالیت‌های تربیتی هم این گونه‌اند. آیا شما می گوئید تربیت امری وراثتی است؟ خیر. وراثت هم تأثیر دارد. اما همه‌اش نیست.

من نمی گویم که:

پر تو نیکان نگیرد هر که بنیادش بد است

تربیت نااهل را چون گردکان بر گنبد است،

من نمی گویم که: عاقبت گرگ زاده گرگ شود. آن سر جای خودش، اثرات خودش را دارد. اما از آن طرف معتقدم که سگ اصحاب کهف روزی چند

پی نیکان گرفت و آدم شد.

این گفت‌وگو را سعدی با ظرافت و صرافت بیان کرده است. مقصودش این است که نمی توان به یکی از مسائل پافشاری کرد. ما نمی توانیم به یکی از آموزش یا پرورش پافشاری کنیم و بگوئیم یکی از آن دو مهم تر است، بلکه آموزش و پرورش هر

دو لازم‌اند.

غایت آموزش و پرورش چیست؟

غایت آموزش و پرورش این است که انسان به مخاطبش کمک کند استعدادهای نهفته‌اش شکوفا بشود. اما او در این شکوفایی منفعل نیست، بلکه فعال است. دانش آموز ما باید موقعیت خودش را بشناسد. وقتی دانش آموز موقعیت خودش را شناخت، در ارتقای آن همراهی کند و به اصلاح آن می پردازد.

لذا در قرآن کریم، برخلاف برداشت بعضی‌ها که گفته‌اند «یزکیهم و یعلهم»، تزکیه بر تعلیم مقدم است. بنده عرض می کنم که «یتلوا علیهم آیاته» بر هر دو مقدم است. پیغمبر اول «یتلوا علیهم آیاته» و بعدش یزکیهم و یعلهم «یتلوا علیهم آیاته» یعنی ظرفیت‌های شما را به شما بنمایاند.

جایگاه شما را در این هستی بشناساند. آیه که تنها قرآن نیست، آیات ناظره نیست؟

آیات تکوینی هم آیه هستند. همان پیغمبری که از قرآن می خواند: «أفلا یتدبرون القرآن»، می خواند: «أفلا ینظرون إلی لیل کیف خلقت»، یعنی شناختن ایل، شناختن آسمان و زمین به اندازه شناختن آیات و احکام صیام مهم و شاید مهم تر از آن هستند.

تفاوتش این است که حوزه‌ی شناختی نمی گوید به شتر که کوهانش یا گردنش این گونه است نگاه کن که نوعی آموزش شود، بلکه تحریکش می کند که خودش به دنبال یادگیری برود. بله می گوید: «کیف خلقت» چگونه خلق شد؟ سؤال طرح می کند و به وسیله‌ی آن تحریک می کند. آیات را می گوید که یکی از آن آیه‌ها خود ما هستیم. می گوید: خودتان را بشناسید. آدمی با وزن ۷۰ کیلوگرم هستی. آیا تمام تو همین است؟ چشم چشم دو ابرو، دماغ و دهن یک گردو؟ این که بیگانه است. روی دو پا راه می روم. همین؟

خدا آقای جعفری را رحمت کند. موقعی بحث می کردیم، فرمود: خدا پدر الکسیس کارل را ببخشد که گفت انسان موجودی ناشناخته است.

تعلیم و تربیت اول به دنبال این است که خودشناسی ایجاد کند. جای من و تو را در این نظام آفرینش تعیین کند و بعد به تزکیه می پردازد. تزکیه بعد خودش به دنبال یک شناخت است. تزکیه یعنی چه؟ یعنی بعضی از شاخه‌های خود را قطع کن.

زکات یعنی چه؟ یعنی کم کردن، شاخه زدن. هم در اقتصاد و هم در باغداری مطرح می شود. عمل زکات در باغداری یعنی زدن شاخه‌های زائد.

زکات تزکیه یعنی رذائل اخلاقی خودمان را قیچی کنیم تا فضیلت‌ها زیر رذیله‌ها پنهان نشوند. وقتی شاخه‌های زائد یک درخت را هم هرس کنید، سبب پرباری آن خواهید شد.

تزکیه در تعلیم و تربیت یعنی معلم به من کمک کند تا استعدادم شکوفا شود و در این شکوفایی سرعت بگیرم، عمق

پیدا کنم و در مسیر درست حرکت کنم.

بعد از تمام این‌ها به من می‌گوید تعلیم کتاب و حکمت، تعلیم کتاب و حکمت یعنی فرهنگ برای من به مدنیت تبدیل شود. لذا آموزش و پرورش زیربنا و کلید اصلی توسعه است.

تعلیم کتاب و حکمت اگر اتفاق بیفتد، توسعه رخ می‌دهد. نقطه‌ی آغاز توسعه دوره‌ی ابتدایی است. چرا؟ «العلم فی الصغر کالنقش فی الحجر» چرا؟ چون دل کودک مانند زمین خالی است و هر بذری در آن بکاری، می‌روید؛ چون دوره‌ی ابتدایی دوره‌ی همراه شدن با احساس و عواطف است؛ چون نقش‌پذیری کودک در دوره‌ی ابتدایی بیشتر است؛ چون دوره‌ی ابتدایی ثمره‌ی میوه‌ی جان ماست؛ چون محبت والدین به فرزندانشان در دوره‌ی ابتدایی بیشتر است. چون والدین کودکان را در این دوره بیشتر مراعات می‌کنند و آن‌ها را بیشتر دوست دارند.

● آقای محمدیان، اگر بخواهید این حرف‌ها را عینی کنید، برای خروجی دوره‌ی ابتدایی چه الگویی باید داشته باشیم که در توسعه معنا پیدا کند؟

داشتن الگوی اسلامی را توصیه می‌کنم. هیچ الگوی دیگری را نمی‌شناسم. همین مواردی را که گفتیم الگو بودند. اگر مانع‌فست کنید، می‌گویم: ۱. بهترین‌ها را برای این کار در نظر بگیرید. معلم بدون آموزش و بدون دوره دیدن برای ابتدایی انتخاب نکنید؛ ۲. کلاس ابتدایی را از حالت کلاس خارج و به فضایی آموزشی تبدیل کنید؛ همان‌طور که در سند تحول آمده است؛ ۳. رسانه‌ی آموزشی دوره‌ی ابتدایی را متنوع کنید. روش یادگیری را بر خلیقات بچه‌ها بنا کنید.

● با این کارها دانش‌آموز با چه ویژگی‌هایی از دوره‌ی ابتدایی خارج می‌شود؟

خروجی این کارها دانش‌آموزی است که توانایی تفکر دارد، محیط اطرافش را دوست دارد، به دیگران خشونت نمی‌ورزد، به اندازه‌ی خودش از حق دفاع می‌کند، دارای نشاط و علاقه برای یادگیری بیشتر است و دانش‌آموزی با بدن سالم و اعتمادبه‌نفس از دوره‌ی ابتدایی خارج می‌شود. به‌طور خلاصه ۱۸ هدف برای دوره‌ی ابتدایی تعیین کرده و در سند تحول نوشته‌ایم.

● به یک خاطره از معلمان دوره‌ی ابتدایی‌تان اشاره کنید.

یکی از معلمان خوب من در تبریز آقای پورمعینی بود که به رحمت خدا رفت. اگر ایشان نبودند، من ترک تحصیل کرده بودم. روز اول مدرسه، بعد از تقسیم‌بندی به کلاس رفتم. چون من قبل از مدرسه رفتن در خانه خواندن و نوشتن را یاد گرفته بودم، شاگرد کلاس پنجمی روی تخته نوشت «اسب» پرسید چه نوشتیم؟ گفتم: اسب معلم وارد شد. همه بعد از برپا و برجا

نشستند. پرسید کی دو ساله است؟ من نمی‌دانستم منظورش از دو ساله چیست؟ همه به من اشاره کردند. به من گفت: برو از دفتر گچ بیاور. من نمی‌دانستم منظورش از دفتر و آوردن گچ چیست؟ من به غیر از دفتر نوشتاری‌ام، دفتر دیگری نمی‌شناختم. ایستادم. گفت: چرا نمی‌روی؟ گفتم: دفتر؟ گفت: مگر این مدرسه نبود. پدرت را در می‌آورم اگر اینجا هم درس نخوانی. اینجا مثل مدرسه‌ی سابق نیست که رفوزه شوی. وقتی رفتم بیرون سالن، گریه کردم. یکی گفت: چرا گریه می‌کنی؟ گفتم: دفتر؟ گفت: آن اتاق است. رفتم گچ آوردم. تا یک هفته سرم پایین بود و مدام مرا دو ساله صدا می‌زدند. بعد از یک هفته گفتم دیگر به مدرسه نمی‌روم. همان روز معلم ما عوض شد و به جای او یک آقای موقر به نام پورمعین آمد. روز سومی که در دفتر مطلب نوشتیم، بالای سرم آمد و گفت: به به! چه خوش خط می‌نویسی. قبل از اینکه چیز دیگری بگوید، گفتم: آقا به خدا ما دو ساله نیستیم. گفت: پسر من فقط گفتم خوب می‌نویسی. بعد قصه‌ی من را فهمید. مهربانی و فهم او باعث شد که من به ماندن در مدرسه راغب شوم. معلم ابتدایی یعنی ایشان. اگر همان معلم بی‌تجربه‌ی قبلی بود، چه اتفاقی برای من می‌افتاد؟ شاید معلم اول من در دوره‌ی دبیرستان موفق باشد، اما در ابتدایی موفق نیست.

فقط موضوع آموزش نیست. در دانشگاه روش‌های تربیت معلم هم متفاوت‌اند. من در دانشگاه تربیت معلم هم عرض کردم و گفتم شما باید دستیار معلم هم داشته باشید و دانشجویهای شما در هنگام تحصیل و آموزش بروند در کنار یک معلم دستیار کنند. فقط در کلاس درس دانشگاه نشینند، بلکه بروند و دستیار معلم کنند. ببینند معلم چگونه تدریس می‌کند. در طلبگی هم این قضیه صادق است. طلبه‌ها می‌روند و پای منبر می‌نشینند، نه اینکه سواد کافی ندارند، بلکه برای یادگیری و دیدن شیوه‌ی منبر رفتن فلان آقا پای منبرش می‌نشینند. خدا رحمت کند آقای فلسفی را. من بعد از اینکه به تهران آمدم، دو هفته بعدش به جامعه‌ی وعاظ تهران رفتم. همه به نوبت بالای منبر می‌رفتند. به من گفتند شما هم برو. من هم بلند شدم و بالای منبر رفتم. بعد آقای فلسفی دستش را بلند کرد و گفت: سه نکته را باید بگویم. اول اینکه فقط به یک طرف نگاه می‌کنید. شما باید به همه‌ی آدم‌ها نگاه کنی. دوم لحن شما یکصدا و یکنواخت است. گاهی اوقات باید صدایت کم و گاهی باید بلند باشد و فریاد بزنی. سوم حرف‌هایت را طوری بیان کن که شنونده بپذیرد که تو همه‌ی حرف‌هایی را که می‌گویی به آن باور داری و عمل می‌کنی.